



خاکستری

اندر احوالات امانت داری و مملکت داری پهلو ی ها

نویسنده: سپیده انوشه • پژوهشگر: انسیه جهان شاهلو • تصویرگر: سحر صدارت



bookroom.ir/

به نام خدا



آلبوم رضاشاه



صفحه ۸

مغرب



صفحه ۱۷

کورد



صفحه ۱۴

تخله گیری کورد



صفحه ۱۲

جنگ جهانی اول



صفحه ۲۶

تاج گذاری رضاشاه



صفحه ۲۴

تلاش برای قدرت بیشتر



صفحه ۲۲

وزارت جنگ



صفحه ۳۸

راه آهن سراسری ایران



صفحه ۳۶

ارتش نوین



صفحه ۲۹

ثروت اندوزی رضاشاه



صفحه ۴۶

مواجهه با مذهب



صفحه ۴۴

لباس یک شکل



صفحه ۴۰

کشتار عشایر



صفحه ۵۴

کشف حجاب



صفحه ۵۲

آموزش



صفحه ۵۰

جاسوسان انگلیسی



صفحه ۶۶

حقوق سیاسی



صفحه ۶۲

تفت



صفحه ۵۷

وسایل ارتباطات جمعی



صفحه ۷۴

استعفا و تبعید



صفحه ۷۲

اشغال ایران



صفحه ۶۹

سیاست خارجی

۴ مرداد | مرگ

تبعید به جزیره موریس

استعمار ضاخان

لادیوملی

سازمان پرورش افکار

کشف حجاب

کلاه پهلوی

دانشگاه تهران

نظام آموزشی نوین

تأسیس راه آهن

۱۳۲۳

۱۳۲۰

۱۳۱۹

۱۳۱۷

۱۳۱۴

۱۳۱۴

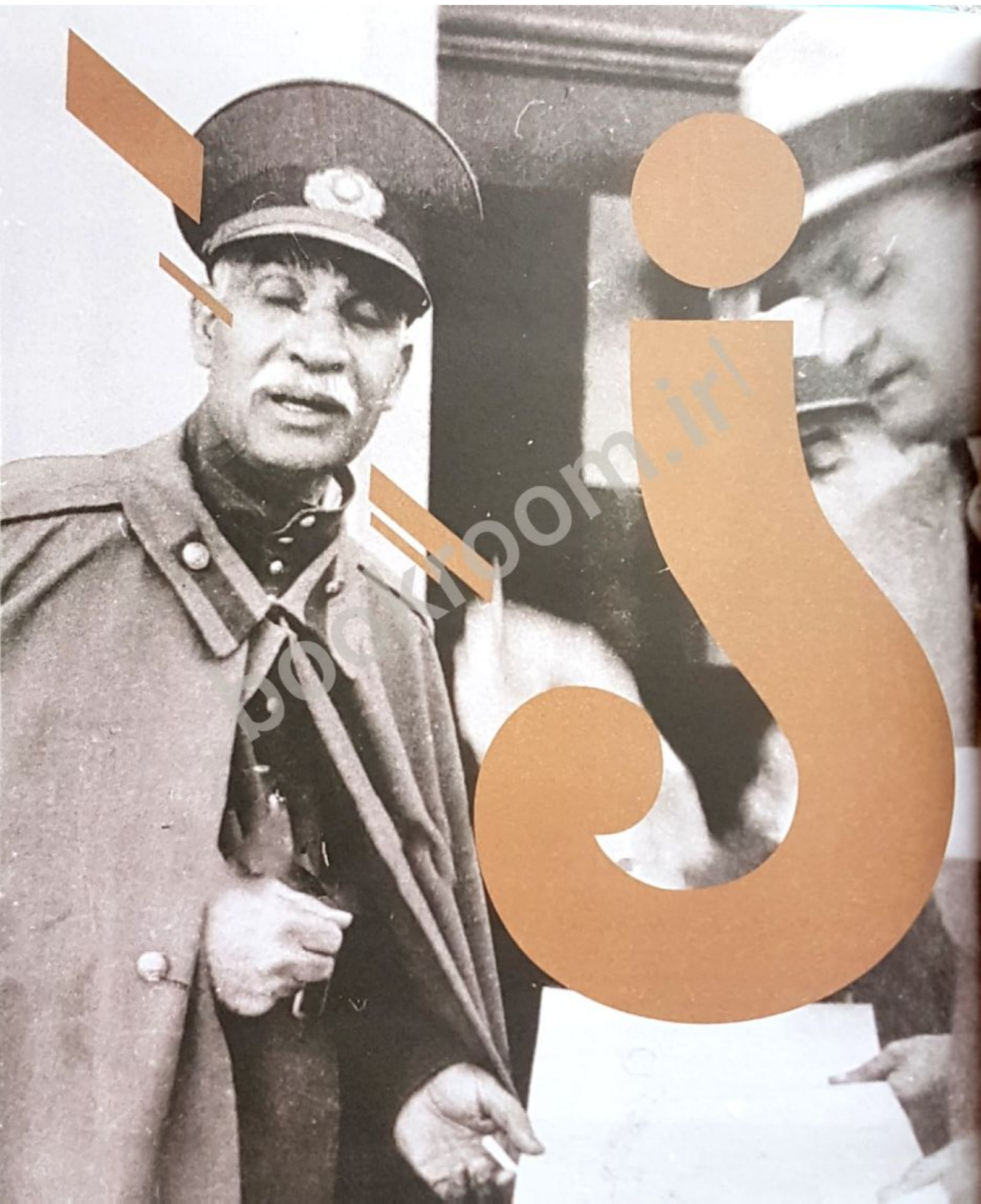
۱۳۱۳

۱۳۰۹

۱۳۰۵

۱۳۰۵

۱۳۰۴



می‌شد. البته اینکه حکایت معجزه متعلق به چند دهه بعد از این واقعه است، چیزی از ارزش‌هایش کم نمی‌کند. بالاخره زمان می‌خواهد تا آدم‌ها بتوانند معجزه بسازند فقط یک نکته می‌ماند و آن اینکه چرا باید آدم‌ها این معجزه را بسازند؟ شاید اگر قصه رضا را در تاریخ ایران پیدا کنیم بتوانیم جواب این سؤال را بدهیم.

رضا، پسر زین پنجم عباسعلی بود. مادرش نوش‌آفرین از اهالی قفقاز بود و اصلاً نمی‌توانست فارسی صحبت کند. پدرش هم مسئول تأمینات بابل بود. یعنی همان سرایدار خودمان، وقتی تفنگ هم داشته باشد. رضا ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ در همان آلاشت به دنیا آمد. دو ماه بعد پدرش بر اثر ذات‌الریه در تهران از دنیا رفت. مادر رضا همراه با او به تهران آمد.

ماجراهای گردنه امامزاده هاشم هم مال همین زمان است. رضا و مادرش در خانه دایی‌رضا، ابوالقاسم، در محله سنگلج تهران ساکن شدند. رضا که به‌خاطر فقر پول درس خواندن نداشت، رفت سراغ کار. اول در مغازه مسگری در آتش فوت می‌کرد، اما فوتش کافی نبود.

از چهارده‌سالگی وارد فوج سنگلج یا همان قزاق‌خانه شد. اوایل کارهای خدماتی قزاق‌خانه را انجام می‌داد و به‌جای پول، غذا و لباس می‌گرفت از آن‌ها. او مدرسه نرفته بود و سواد فارسی درستی نداشت، اما جاه‌طلبی و زورگویی که داشت یکی از دوستان دایی‌اش او را با خود به قزاق‌خانه برد. محیط خشن نظامی به مذاق رضای خشن و رهاشده خوش آمد. رضا بعد از آنکه توی قزاق‌خانه حسابی جاگیر شد، از قزاق‌ها نظامی‌گری و تیر در کردن را یاد گرفت. آنقدر خوب با اسلحهٔ ماکسیم کار می‌کرد



قسمت اول معجزه

سرما کشنده بود. همه می‌گفتند تا آن سال چنین سرمایی را تجربه نکرده‌اند. به گردنه امامزاده هاشم که رسیدند، فهمیدند نوزاد مرده است. مادر دل‌شکسته نوزاد را به متولی امامزاده سپرد و خود به سمت تهران رفت. در میان راه طاقت نیاورد و برگشت. فهمید معجزه شده و کودک که رضا نام داشت، زنده است. فال‌بینی (پیرمردی) پیش‌بینی کرد این پسر شاه می‌شود.

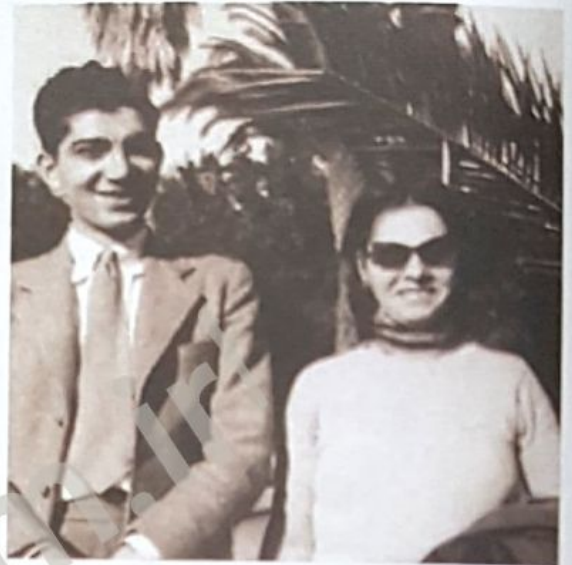
البته این حکایت وقتی رضا، شاه شده بود یا می‌خواست شاه شود بر سر زبان‌ها افتاد. اهالی آلاشت بر اساس شنیده‌ها، فقط گفته بودند که کودک سرمازه شده بود. برای همین او را در توبره اسب گذاشتند تا نفس اسب گرمش کند. یعنی اگر لباس بیشتری تن نوزاد می‌کردند کلاً بساط معجزه و فال‌بینی و این‌ها جمع



▲ اظهارنامه ولادت رضا پهلوی



▲ محمدرضا و مادرش



▲ همدام السلطنه اولین فرزند رضا شاه

▼ تاج الملوک ایرملو (همسر دوم)



▲ عصمت الملوک دولت‌شاهی (همسر چهارم)



▲ توران امیر سلیمانی (همسر پنجم)



می‌توانست باج می‌داد، به مردم سخت می‌گرفت و آن‌ها را تهدید می‌کرد ولی باز روزنامه‌های خارجی می‌نوشتند: «شاه ایران آدمی تندخو و بی‌اصل و نسب است.»

که اسمش را گذاشتند رضا ماکسیم. برای پیشرفت بیشتر در قزاق‌خانه، ازدواج کرد. هرچا جنگ و دعوایی راه می‌افتاد رضا ماکسیم را اعزام می‌کردند آنجا. توی یکی از اعزام‌هایش به همدان، با صفیه آشنا شد و ازدواج کرد.

این ازدواج بیشتر از یک سال طول نکشید. ازدواج دومش با دختر یکی از فرماندهان خارجی قزاق‌خانه بود. تاج‌الملوک دختر میرپنج تیمورخان ایرملو. زن دوم مثل خود رضا تندخو، دمدمی‌مزاج، عجول و البته خودخواه بود؛ به همین دلیل با هم زندگی کردند و اولین پسر رضا یعنی محمدرضا هم حاصل این ازدواج بود. زن سوم زمانی پایش به زندگی رضا باز شد که او سردار سبه شده بود و نیاز داشت دست‌کم با زنی از خانواده‌ای اشرافی ازدواج کند. ازدواج با توران، زیاد دوام نیاورد و دو سال بعد، رضا شاه بعد از طلاق توران، با عصمت‌الملوک ازدواج کرد. رضا خان شد، شاه شد، چهار بار ازدواج کرد اما نتوانست خودش را از تنگ‌بندی سوادری و بی‌اصل و نسب بودن خلاص کند هرچه

رضاما کسیم

محمد خیابانی



رضامیرنج



مبارز امیرزا کوچک خان جنگلی

محمد حسین پیردلی

۱۲۹۷ ۱۲۹۳

سر تکیپ سوم

پایان جنگ جهانی اول



احمد شاه قاجار

استار اسک



بلشویک هایبه قدرت رسیدند

آغاز جنگ جهانی



لباس امیراتور اتریش بعد از ترور

کاظم خان سیاح و ثوق الدوله

میرزا کریم خان زرتشتی



احمد شاه و فرار داد ۱۹۱۹

۱۹۱۹

فرار داد ۱۹۱۹

حسین ملیرس

۱۲۹۹



میرزا اسفند



کودتا ۳ اسفند



سید ضیاء الدین طباطبائی

پوی نقر



پلیس جنوب انگلیس

مسعود کیهان

مجلس السطوة



کمیته آهن

ملک الشعراوی بهار

فرخی یزدی

ایران نه مستعمره بود که مجبور باشد
بی‌طرفی کرد. طرف‌های درگیر در جنگ
بی‌طرفی ایران را باور نکردند. مگر می‌شد
عده‌ای در جهان همدیگر را بکشند و کشوری
اعلام بی‌طرفی کند! در ضمن نفت ایران و
موقعیت جغرافیایی‌اش را هم نمی‌شد نادیده
گرفت.



قسمت دوم

جنگ جهانی اول و تبعات آن برای ایران



▲ احمدشاه قاجار

قوای عثمانی، روس و انگلیس وارد ایران شدند. انگلیسی‌ها از بوشهر وارد ایران شدند. عشایر ایرانی همانند دلیران تنگستان با آن‌ها درگیر شدند و از ایران دفاع کردند. روس‌ها تا نزدیکی تهران آمدند و قصد داشتند پایتخت را فتح کنند. آلمانی‌ها را بهانه کرده بودند و سودای فتح ایران را داشتند. نمایندگان مجلس تصمیم گرفتند تا پایتخت را به اصفهان منتقل کنند. اما روس و انگلیس به وسیله نفوذی‌های درباری خود، شاه را منصرف کردند. شاه جوان، احمدشاه قاجار هم ترسید و از جایش تکان نخورد

سال ۱۲۹۳ هجری جنگ جهانی اول شروع شد. جنگ به این دلیل شروع شد که یکی از شهروندان صربستان ولیعهد امپراتوری اتریش را ترور کرد. امپراتوری هم به کلی مملکت صربستان اعلام جنگ داد. روسیه به هواداری از صربستان به اتریش اعلام جنگ داد. آلمان در طرفداری از اتریش به روسیه اعلام جنگ داد. فرانسه «من هم "پایه‌ام" گوینان وارد جنگ شد! عثمانی، ایتالیا و انگلیس هم احساس کردند لابد جنگ خیرات است و اگر اعلام جنگ نکنند، عقب می‌افتند. علیه هم اعلام جنگ کردند. هر کدام از این کشورها مستعمراتی داشتند که ناگزیر در جنگ شرکت کردند.



▲ امپراتور اتریش



▲ ترور امپراتور اتریش

۲۴ اسفند | تولد ۱۲۵۶

کودتا ۳ اسفند ۱۲۹۹

پایان جنگ ۱۲۹۷

رضامیر پنج ۱۲۹۳

جنگ جهانی اول ۱۲۹۳